

## نقش ازدواج های سیاسی در گرایش های علوی - ایرانی مأمون عباسی

دکتر حسین قره چانلو<sup>۱</sup>

خدیدجه بکشلو<sup>۲</sup>

### چکیده

از جمله روش هایی که عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) برای نظارت بر مخالفان خود و به منظور به دست آوردن حامیانی برای دستگاه خلافت از آن ها استفاده می کردند، برقراری ازدواج با خاندان های دیگر بود که به اقتضای سیاست دستگاه خلافت انجام می گرفت. مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ق)، بیش از دیگر خلفای عباسی این سیاست را در پیش گرفت. ازدواج ام حبیبه دختر مأمون با علی بن موسی الرضا(ع) به دنبال ولیعهدی آن حضرت، ازدواج ام فضل دختر دیگر مأمون با امام جواد(ع) پس از شهادت امام رضا(ع)، و ازدواج مأمون با بوران دختر حسن بن سهل پس از کشته شدن فضل بن سهل، ازدواج هایی است که در زمان خلافت مأمون صورت گرفت. مقاله ی حاضر بر آن است تا ارتباط مأمون با ایرانیان و علویان (اهل بیت(ع)) را با نگاهی به این ازدواج ها که در پی تدبیر و سیاست مأمون انجام شد، بررسی نماید.

**واژگان کلیدی:** ازدواج سیاسی، مأمون، علویان، ایرانیان

---

۱. استاد بازنشسته دانشگاه تهران

۲. کارشناس ارشد تاریخ تمدن

مسئول مکاتبه: kh\_beng2011@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۱/۲۰

درباره ی رابطه ی سیاسی عباسیان با ایرانیان و علویان، به ویژه در دوران خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق)، موضوعی که مورخان و محققان چندان به آن نپرداخته اند، ازدواج های سیاسی و روابط خانوادگی مأمون با این دو خاندان است. در برخی از منابع مربوط به دوران خلافت عباسی این ازدواج ها ذکر شده است و برخی از نویسندگان معاصر نیز در آثار خود به این ازدواج ها اشاره کرده اند، اما تحقیقی مستقل و در خور در این خصوص انجام نگرفته است تا میزان تأثیر این ازدواج ها در مناسبات سیاسی مأمون عباسی با علویان و ایرانیان را مشخص نماید. در این نوشتار که گزیده ای از رساله ی کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان «**بررسی ازدواج های سیاسی در دستگاه خلافت عباسی**» است، به طور ویژه به ازدواج های سیاسی ای پرداخته می شود که مأمون در دوران خلافتش به منظور برقراری رابطه با علویان و ایرانیان به آن ها اقدام کرده است. ازدواج سیاسی، ازدواجی است که صرفاً بر پایه ی عشق و علاقه ی طرفین صورت نمی گیرد، بلکه به منظور ایجاد و یا تحکیم روابط بین دو گروه یا شخصیت سیاسی و با اهداف از پیش تعیین شده انجام می شود.

دوران خلافت ابوالعباس عبدالله ملقب به مأمون که از سال ۱۹۸ ق تا ۲۱۸ ق به مدت ۲۰ سال به طول انجامید، حاصل سیاست و تدبیر این خلیفه بود؛ سیاستی که بر اثر آن توانست از میان گروه های مختلف برای دستگاه خلافت حامیان و همراهانی جذب نماید. از جمله گروه هایی که مأمون می بایستی به آن ها توجه می کرد، ایرانیان و علویان بودند. علویان یکی از گروه های جدی مخالف عباسیان به شمار می آمدند و از آغاز حکومت عباسیان بارها علیه آنان به پا خاسته بودند. همزمان با خلافت مأمون، به دلیل درگیری میان امین و مأمون که مدتی طولانی دستگاه خلافت را به خود مشغول ساخت، همچنین دوری مأمون از بغداد و اقامت طولانی وی در مرو، زمینه ی فعالیت بیشتر علویان و گسترش تبلیغات شیعی را در عراق و حجاز فراهم کرد؛ خاصه آن که عراق زیر نظر حسن بن سهل اداره می شد که بنابر مشهور، دل با علویان داشت. منطقه ی عراق و حجاز عرصه ی قیام های متعددی شد که به شدت توجه مأمون را جلب کرد؛ از آن جمله قیام محمد بن ابراهیم - ابن طباطبا - در کوفه، قیام زید بن موسی بن جعفر (ع) معروف به زید النار، و قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در یمن (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۶/۳۱۰). از طرف دیگر، تشیع حتی به درون دستگاه خلافت مأمون نفوذ کرده و ریشه های خود را تا اعماق دربار وی گسترده بود؛ زیرا بنابر

مشهور، فضل بن سهل و طاهر بن حسین و دیگر افراد خاندان طاهر، که بر تمام امور سیاسی و نظامی خلافت استیلا داشتند، نیز از جمله ی، شیعیان یا علاقه مندان و پشتیبانان آنان بودند (همان: ۷/۱۳۲). مأمون برای سرکوبی و فرونشاندن قیام های علویان و جلوگیری از گسترش تشیع چاره ی کار در آن دید که خود را به آنان نزدیک کند. بنابراین برای رفع مشکلات به پرهیزکارترین آن ها یعنی علی بن موسی الرضا(ع)، روی آورد و ایشان را از مدینه به خراسان فرا خواند و آن حضرت را ولیعهد خویش معرفی نمود، اما همچنان اختلافات بین علویان با دستگاه خلافت عباسی ادامه یافت. بنابراین مأمون باید چاره ای می اندیشید.

از سوی دیگر، ایرانیان نقش اساسی در روی کار آمدن عباسیان ایفا کرده بودند، بنابراین جلب نظر و حمایت از آنان ضروری بود. مأمون، پس از غلبه بر امین، به رغم آن که سپاهش بر بغداد دست یافت، به آن شهر - که پایتخت رسمی خلافت عباسی بود - نرفت و تا سال ۲۰۴ق در خراسان که مهم ترین پایگاه پشتیبانی از وی بود و او پیروزی خود را مدیون مردم آن دیار می دانست، باقی ماند. مأمون در مدت اقامتش در مرو، در صدد برآمد تا رابطه ی ایرانیان و دستگاه خلافت عباسی را - که به دنبال سقوط برمکیان به شدت آسیب دیده بود - بهبود بخشد؛ از این رو، فضل بن سهل را به وزارت برگزید و امور مهم خلافت عباسی را در عراق و دیگر ولایات به حسن بن سهل و دیگر کارگزاران ایرانی خویش واگذار کرد. تمایلات ایرانی مأمون اعتماد به نفس ایرانیان را افزایش داد و راه سلطه و نفوذ مجدد آنان را بر دستگاه خلافت باز کرد. مسئله ی ایرانی بودن مادر مأمون در به وجود آمدن این تمایلات اهمیت اساسی داشته و موجب احساس ارتباط خویشاوندی دو طرفه میان ایرانیان و دستگاه خلافت عباسی بوده است (خضری، ۱۳۷۸ش: ۵۶).

یکی از سیاست های عباسیان در نظارت بر مخالفان، برقراری رابطه ی ازدواج با آنان بود. ازبین خلفای عباسی شاید مأمون بیشتر از دیگر خلفا این سیاست را درپیش گرفته باشد، چرا که پس از درگیری های او با برادرش امین که به کشته شدن امین منجر گشت، مأمون برای دلجویی از پسران امین آن ها را مورد ملاحظت قرار داد و پس از آن که بزرگ شدند، دختران خود را به عقد آن ها درآورد، چون می دانست فرزندان امین از وی کینه به دل دارند (امیرعلی، ۱۴۰۱ق: ۲۶۶). در باره ی رابطه ی سیاسی مأمون با ایرانیان و علویان، مورخان به ازدواج هایی اشاره نموده اند که طی آن مأمون دختر حسن بن سهل (پوران) را

به زنی گرفت (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۸). و دختر خود ام حبیبه را به عقد امام رضا(ع) و دختر دیگرش ام فضل را به ازدواج امام جواد(ع) درآورد (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۴۴۲). این اهداف مأمون از این ازدواج ها چه بوده است؛ آیا مأمون از طریق برقراری رابطه ی زناشویی با ایرانیان و علویان به اهداف خود دست یافته است یا نه؛ و این که تأثیر این ازدواج ها در روابط سیاسی طرفین چگونه بوده است؛ نکاتی است که در این مقاله بررسی می شود.

در نگارش این مقاله به منابع متعددی مراجعه شده است، اما منابعی که بیشتر مورد استفاده قرار گرفته اند، تواریخ عمومی بوده است. منابع شیعی، کتاب های حدیثی و آثار متأخرانی چون جرجی زیدان و امیر علی، *تاریخ ایران کمبریج* و ... دیگر منابعی هستند که نگارنده از آن ها بهره برده است. در اینجا به بررسی برخی از این منابع، می پردازیم:

۱. *تاریخ یعقوبی* از ابن واضح یعقوبی(د. ۲۸۴ق)، از کتاب های معروف تاریخ عمومی است که تاریخ جهان را از آغاز تا اواسط قرن سوم هجری به صورت مختصر آورده است. یعقوبی با دیدی نقادانه به حوادث تاریخی خصوصاً درباره ی امویان پرداخته ، اما درباره ی عباسیان نوعی تسامح نشان داده است . بنابراین باید هنگام استفاده از آن احتیاط به خرج داد. یعقوبی ازدواج مأمون با بوران و ازدواج امام جواد(ع) با دختر مأمون را در تاریخ خود آورده است.

۲. *تاریخ الرسل و الملوک* معروف به *تاریخ طبری* از محمد بن جریر طبری(د. ۳۱۰ق)، طبری در تدوین تاریخ خود از منابع متعدد و راویان مختلف سود برده است. اخبار مربوط به عباسیان را از احمد بن ابی خثیمه گرفته است. طبری ماجرای ازدواج مأمون با پوران و ازدواج دختران مأمون با امام رضا(ع) و امام جواد(ع) را در تاریخ خود آورده است. راجع به این موضوعات در این مقاله از *تاریخ طبری* استفاده شده است.

۳. *مروج الذهب و معادن الجوهر* از ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی(د. ۳۴۶ق)، این کتاب چکیده و زبده ی مطالعات مسعودی در تاریخ عمومی اقوام و امم عالم است که اصل آن مطالعات را در کتاب *مفصل خود/خبر/الزمان* که امروز اثری از آن در دست نیست، آورده بود. مسعودی اخبار و روایات را از آثار سلف گرفته است و با دیده ی دقت و انتقاد آن ها را در کتاب خود آورده است. وی شنیده ها و دیده های خود را در کتاب خویش ثبت

کرده است. مسعودی ازدواج امام رضا(ع) با ام حبیبه و ازدواج امام جواد(ع) با ام فضل و همچنین ازدواج بوران، دختر حسن بن سهل، با مأمون را به تفصیل آورده است. همچنین از کتاب *اثبات الوصیه* که منسوب به مسعودی است، راجع به ازدواج امام جواد(ع) با ام فضل در این مقاله استفاده شده است.

۴. *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، از محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید(د. ۴۱۳ق): کهن ترین اثر در زمینه ی تاریخ مختص دوازده امام است، که بحث های تاریخی و کلامی درباره ی امامان را در خود گرد آورده است. شیخ مفید گرچه منابع خود را ذکر نکرده، اما از اسناد وی آشکار است که از منابع معتبر و مهم رایج زمان خودش استفاده کرده است. ازدواج امام جواد(ع) با دختر مأمون در این کتاب با تفصیل بیشتری ذکر شده است.

۵. *الکامل فی التاریخ* از عز الدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد معروف به ابن اثیر(د. ۶۳۰ق)، *کامل* ابن اثیر از مشهورترین تاریخ های عمومی به شمار می رود که حوادث را تا سال ۶۲۸ق شرح داده است. کتاب ابن اثیر از مشهورترین تاریخ های عمومی مفصل و مستقلی است که مؤلف ضمن تلخیص و تهذیب کتاب طبری آن را کامل نموده و حوادث را تا زمان خود دنبال کرده است. کتاب *الکامل* حاوی اطلاعات مفیدی در باب احوال اجتماعی و عقاید و رسوم و حتی آثار ادبی است، و از آن در نگارش این مقاله زیاد استفاده شده است.

۶. *العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و...* معروف به *تاریخ ابن خلدون* از عبدالرحمن بن محمد بن خلدون(د. ۸۰۸ق)، تاریخ ابن خلدون بر اساس شرح اوضاع دولت ها تنظیم شده است. جلد دوم آن مربوط به تاریخ عباسیان است. ابن خلدون در ذکر تاریخ سرزمین های شرق اسلام بیشتر از *الکامل* استفاده کرده است. ابن خلدون در مقدمه ی خود که به تحلیل حوادث می پردازد، راجع به عباسیان تعصب نشان داده و از آن ها جانبداری کرده است. به طور مثال در مورد ازدواج مأمون با بوران داستانی را که دیگران از جمله ابن عبد ربه (د. ۳۲۸ق) در *عقد الفرید* آورده اند، رد می کند و آن را در شأن خلیفه نمی داند. در این مقاله از مقدمه ی *ابن خلدون* و جلد دوم *العبر* استفاده شده است.

## نگاهی به رویکرد سیاسی ازدواج های عباسیان تا عصر مأمون

از مطالعه و بررسی منابع تاریخی چنین برمی آید که در دوره ی اول خلافت عباسی، به خصوص تا زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق)، بیشتر ازدواج های عباسیان در درون خاندان خود آنان صورت پذیرفته است. معروف است که خاندان عباسی در میان دیگر خاندان های عربی جایگاه شاخصی اشغال کرده بودند. عباسیان ازدواج دختران خود را با غیر عباسیان ازدواجی نابرابر به حساب می آوردند؛ از این رو مراقب بودند دخترانشان با افراد خارج از این خاندان ازدواج نکنند ( طقوش، ۱۳۸۰ش: ۵۷).

وقتی منصور عباسی در سال ۱۳۸ق تصمیم به قتل ابومسلم گرفت، یکی از بهانه هایی را که دستاویز قتل ابومسلم قرار داد، این بود که چرا وی از آمنه دختر علی بن عبدالله، عمه ی خلیفه، خواستگاری کرده است. (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۳۰۴؛ مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۲۹۵). با آن که عباسیان دختر دادن به غیر خاندان عباسی را بر خود عار می دانستند، ولی در دختر گرفتن از دیگر خاندان ها هیچ ابایی نداشتند، آن طوری که گفته اند: همه ی خلفای عباسی جز سه تن، کنیز زاده بودند: مأمون مادر پرسی نژاد داشت، معتصم ترک نسب بود، مادر متوکل خوارزمی بود، مادر مقتدر رومی زاده بود و مادر مستکفی و مطیع صقلاب زاده بودند (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش: ۲/۳۴۳).

آنچه اهمیت دارد، این است که به تبع ازدواج هایی که در دستگاه خلافت عباسی صورت می گرفت، قدرت حاکم بر دستگاه خلافت نیز از آن متأثر می گشت. در زمان خلفای نخستین عباسی که مادرانشان عباسی و یا عرب بودند، قدرت حاکم بر دستگاه خلافت با عنصر عربی بود. پس از استقرار خلافت عباسی در سال ۱۳۲ق، ابراهیم امام، سفاح (۱۳۲-۱۳۶ق) را، با آن که از منصور (۱۳۶-۱۵۸ق) کوچک تر بود، اما چون مادرش عرب نژاد بود، بر منصور که مادرش کنیزی بربری به نام سلامه بود برای خلافت مقدم داشت (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۳۴۹ و ۳۶۵). مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق) که مادرش آروی دختر منصور حمیریه بود، با ریطه دختر سفاح، یعنی دختر عموی خود، ازدواج کرد (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۳۶۴)؛ همچنین با کنیزی به نام خیزران که هادی و هارون را به دنیا آورد، ازدواج نمود (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۱۰/۱۵۹) و به دنبال آن شاید برای اولین بار بود که نفوذ زنان و کنیزان به عنوان مادران خلفا در دربار عباسی نمایان گشت. مهدی، هادی را به عنوان ولیعهد اول، و هارون را به عنوان ولیعهد دوم انتخاب کرده بود، ولی چون خیزران به هارون زیاد علاقه

داشت، مصرّانه از مهدی می خواست تا هارون را بر هادی مقدم دارد، که حاصل آن روشن شدن آتش دشمنی و کینه میان هادی و هارون بود (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۰۱).

حکومت عباسیان که با تکیه بر ایرانیان روی کار آمده بود از زمان هارون به بعد با قدرت یافتن آل برمک و سپس خاندان سهل و توجه مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق) به ایرانیان و علویان باعث شد تا ایرانیان بیشتر از گذشته در امور دستگاه خلافت عباسی، نفوذ و دخالت کنند و تأثیر این نفوذ در وقایع سیاسی و روابط زناشویی بین ایرانیان و عباسیان کاملاً مشهود است، تا جایی که هارون خواهر خود عباسه را به عقد ازدواج جعفر برمکی درآورد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۳۷۶). به دنبال مرگ هارون و اختلاف بین امین و مأمون، خراسانیان مأمون را که مادرش کنیزی بادغیسی (با بادخیزی) به نام مراجل (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۴۴؛ ابن عبدربه، ۱۴۰۷ق: ۵/۳۴۰ و ۸/۱۱۱) و به قولی دختر استاذسیس بود (زرین کوب، ۱۳۴۳ش: ۵۴۱)، به منزله ی یک خراسانی پذیرفتند و چون مادرش ایرانی بود، وی را «خواهر زاده ی ما» می خواندند (فرای، ۱۳۶۳: ۴/۶۶).

#### ولیعهدی علی بن موسی الرضا(ع) و ازدواج ایشان با دختر مأمون

همان طور که اشاره شد، مأمون به دنبال گسترش تشیع در ایران و عراق، از فرجام جنبش های علوی در برابر خلافت و حکومت خویش بیمناک گردید و پس از چاره اندیشی، برای این که مردم ایران و عراق را با سیاست خلافت موافق و هماهنگ سازد، دست به اقدامی کاملاً تازه و بدیع زد، بدین ترتیب که علی بن موسی الرضا(ع) را در رمضان سال ۲۰۱ق ولیعهد و جانشین خود کرد و شعار سبز را جایگزین شعار سیاه ساخت (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۴۸). مأمون پس از آن که امام رضا(ع) را به ولیعهدی خود منصوب کرد دستور داد سکه ها را به نام آن حضرت ضرب کنند (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲۵۴؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۳/۲۶۹). و در سال ۲۰۲ق دخترش ام حبیب یا ام حبیبه را به ازدواج امام رضا(ع) درآورد. (طبری، ابی تا، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۴۴۲؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۳/۲۶۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۱۰/۲۶۰). برخی منابع نام دختر مأمون را که به ازدواج امام رضا(ع) درآمد، زینب ذکر کرده اند (مستوفی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۳). در روایت دیگری آمده است: مأمون دخترش ام حبیبه را به ازدواج امام رضا(ع) درآورد و دختردیگرش ام فضل را برای امام جواد(ع) نامزد کرد (طبری، ابی تا، دارالکتب العلمیه: ۸/۵۶۶؛ ابن بابویه، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۱).

مسعودی در اثبات الوصیه گوید: «مأمون، دخترش و بنا بر قولی خواهرش مکنی به ام ابیها را به همسری امام رضا(ع) درآورد. سپس اضافه می کند: «روایت صحیح آن است که ام حبیبه خواهر مأمون بود. زیرا مأمون از امام خواست که از وی خواستگاری کند. همین که مردمان جمع شدند، امام (ع) خطبه ای خواند و در پایان آن گفت: و دختری که ام حبیبه نام دارد و خواهر امیر مؤمنان عبدالله مأمون است برای صله رحم و پیوند با یکدیگر خواستگاری می کنم و صدق او را پانصد درهم قرار می دهم آیا ای امیر مؤمنان او را به همسری من می دهی؟ مأمون گفت: آری او را، به همسری تو دادم امام هم فرمود: پذیرفتم و بدان خرسندم» (مسعودی، ۱۹۹۶م: ۲۶۲). بیشتر مورخان زمان این ازدواج را در سال ۲۰۲ ق یعنی زمان اعلام ولیعهدی امام رضا(ع) دانسته اند اما ابن خلدون زمان این ازدواج را هنگام بازگشت مأمون به بغداد، یعنی در سال ۲۰۴ ق ذکر کرده است (ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۲/۳۸۸). این ازدواج چه پس از حرکت مأمون از خراسان به سمت بغداد صورت گرفته باشد و چه بلافاصله پس از ولیعهدی امام رضا(ع)، یکی از مسائل مبهم و پیچیده تاریخ است (خضری، ۱۳۷۸ش: ۵۹)، که مأمون در برقراری ارتباط با امام رضا(ع) و علویان به آن اقدام نموده است.

اسناد تاریخی پس از عقد ازدواج امام رضا (ع) با ام حبیبه، به زندگانی و ارتباط آنان اشاره ای نکرده اند. چیزی هم از پیوند زناشویی آنان نگذشته بود که حضرت امام رضا(ع) در توس مسموم شد و درگذشت (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲/۲۶۱؛ کلینی، ۱۳۷۲ش: ۱/۴۱۱؛ مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۴۵؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۲). همان گونه که در منابع آمده است، مأمون امام رضا(ع) را ولیعهد و داماد خویش قرارداد؛ آیا به راستی آن چنان که بعضی مورخان گفته اند، وی تحت نفوذ افکار مذهبی معتقد بود که خلافت حق علویان است و با این کار بر آن بود تا حق ایشان را باز دهد؟ البته چنین فکری آن گونه که از گفتگوی امام رضا(ع) با مأمون در نخستین ملاقاتشان برمی آید، بعید و حتی غیر ممکن است (خضری، همان: ۵۹). در آن ملاقات مأمون گفته بود که می خواهد از خلافت و حکومت دست بردارد و این کار را به آن حضرت بسپارد که از نظر فضل و برتری از او سزاوارتر است. امام در جواب فرموده بود: «اگر خلافت را خداوند به تو داده است نمی توانی از آن دست برداری و به دیگری بسپاری و اگر حق از آن تو نباشد چگونه می توانی چیزی را به من ببخشی که از آن تو نیست (مجلسی، ۱۳۹۵: ۴۹/۱۲۹).



برخی منابع آورده اند که انگیزه ی مأمون عهد و نذری بود که با خدا کرده بود تا وقتی که بر برادرش امین پیروز شد خلافت را به کسانی بدهد که حق آن هاست (اصفهانی، ۱۳۴۹ش: ۴۵۴؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۲۱۷). شیخ مفید و شیخ صدوق نیز همین انگیزه را برای مأمون پذیرفته اند (مطهری، ۱۳۷۵ش: ۲۰۳ و ۲۰۴). تمایلات و گرایشات ایرانی مأمون نیز که مادرش پارسى نژاد بود، در این قضیه بی تأثیر نبود (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش: ۲/۱۷۴؛ طقوش، ۱۳۸۰ش: ۱۲۷).

با آن که راجع به این ازدواج در منابع اطلاعات بیشتری نیامده است تا از روی آن بتوان هدف و انگیزه ی این ازدواج را مشخص نمود، اما درباره ی انگیزه ی مأمون از این ازدواج، دو احتمال وجود دارد:

۱. مأمون با این کار می خواست امام رضا(ع) را با خود همدل و همراه سازد؛ چون امام رضا(ع) پس از قبول ولیعهدی، همچنان با سیاست های مأمون مخالفت می کرد (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲/۳۱۵؛ جعفریان، ۱۳۸۴: ۴۴۵).

۲. امام رضا(ع)، پس از حضور در خراسان، مأمون را از اوضاع آشفته ی بغداد و حقایق امور که فضل بن سهل آن ها را از خلیفه کتمان می کرد، آگاه ساخت (طبری، [بی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۳؛ ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۲/۳۸۷؛ امیرعلی، ۱۴۰۱ق: ۲۷۰). شاید مأمون با دادن دخترش به امام رضا (ع) می خواست بدین وسیله از ولیعهد خود در قبال اخباری که به او رسانده بود، قدردانی نماید.

از قرائن موجود معلوم می شود که مأمون به اقتضای سیاست و خدعه، ولیعهدی خود را به امام رضا(ع) سپرد و آن حضرت را به دامادی خود پذیرفت تا توجه محافل شیعی را به خود جلب کند و آنان را از اندیشه ی قیام های متعدد باز دارد و با استمالت از علویان، مردم خراسان را به یاری خویش یکدل کند (خضری، همان: ۵۹).

همچنین، امام رضا(ع) را تحت نظر بگیرد و خطر بالقوه ای را که از سوی آن حضرت برای خلافت خود احساس می کرد، دفع نماید (منتظرالقائم، ۱۳۸۴: ۲۱۵). در هر صورت، تصمیم واگذاری ولایت عهدی به امام رضا(ع) با وصلت خانوادگی تکمیل شد و مأمون دخترش را به همسری امام رضا(ع) داد و وعده کرد که بعدها دختر دخترش و یا (دختر دیگرش) را به عقد ازدواج پسری از امام رضا (ع) (یعنی امام جواد(ع)) که هنوز کوچک بود درآورد (بوئیل، ۱۳۶۶ش: ۵/۱۷۹).

این اقدامات مأمون در خراسان سبب گردید عباسیان و مردم بغداد مأمون را از خلافت خلع کنند و با ابراهیم بن مهدی بیعت نمایند (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۵/۱۸۴). وقتی مأمون از اوضاع عراق و خلافت ابراهیم بن مهدی باخبر شد و خلافت و حکومت را در معرض نابودی دید بی درنگ دست به اقداماتی زد تا رضایت خاطر اهالی بغداد و در رأس آنان آل عباس را فراهم نماید (ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: ۲/۳۸۹ و ۳۸۷). از این رو، از مرو به سوی عراق حرکت کرد و در سرخس به طرز زیرکانه ای فضل بن سهل وزیر ایرانی خود را به قتل رسانید و درگام بعدی امام رضا(ع) را در توس مسموم نمود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۱) و برای رفع اتهام از خود، بر سر جنازه ی امام حاضر شد و بی تابی نمود. روابط مأمون با امام رضا(ع) از قبل تیره بود؛ وقتی مأمون اهل خراسان را در صحبت امام بی اختیار می دید، از نتایج کار بیمناک شد و از طرف دیگر امام رضا(ع) همواره مأمون را موعظه می کرد و اعمال ناشایست وی را تقبیح می نمود و به اعمال نیک دعوت می کرد، که برای مأمون خوشایند نبود (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲/۳۱۵؛ کلینی، ۱۳۷۲ش: ۱/۴۰۹). بنابراین، با برقراری این ازدواج، انتظارات مأمون برآورده نشد و او موفق نشد امام رضا(ع) را با خود همراه سازد.

#### ازدواج امام جواد(ع) با ام فضل

محمد بن علی ملقب به امام جواد(ع) امام نهم شیعیان در رجب سال ۱۹۵ق در مدینه زاده شد و در حالی که هفت سال بیشتر نداشت، پدر بزرگوارش به دسیسه ی مأمون به شهادت رسید. در آن زمان، امام جواد(ع) در مدینه بود و مأمون از بیم آن که شیعیان تحت رهبری آن حضرت اقدامی بر ضد او انجام ندهند، فرمان داد تا امام (ع) را به بغداد منتقل کنند و او را از نزدیک زیر نظر بگیرند. مأمون پس از آن که مرکز خلافت را از مرو به بغداد منتقل کرد و امام رضا(ع) را به شهادت رسانید، کینه ی علویان و ایرانیان را نسبت به خود زیادتر کرد. او می دانست علویان و در رأس آنان امام جواد (ع) با وی سر مخالفت در پیش خواهند گرفت، بنابراین کوشید تا خود را به امام نزدیک تر سازد و کلیه ی امور زندگی و روابط سیاسی - اجتماعی امام و شیعیان را تحت نظارت داشته باشد. مأمون برای نیل به این هدف، دختر خود ام فضل را به ازدواج امام جواد(ع) درآورد تا از درون خانه ی امام، ایشان را زیر نظر داشته باشد.

ازدواج امام جواد(ع) با ام فضل را برخی مورخان اعم از شیعه و سنی آورده و برخی این ازدواج را در زمان ولیعهدی امام رضا(ع) در سال ۲۰۲ق ذکر کرده اند (طبری، [بی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹؛ مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۴۹ش: ۵۲۶). ولی

دسته ی دیگر این ازدواج را از حوادث سال ۲۱۵ق دانسته اند، یعنی وقتی که مأمون در تکریت بود، امام جواد(ع) به دیدار او آمد و مأمون او را اموالی بخشید و از امام خواست که با دخترش ام الفضل ازدواج کند (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۵/۲۱۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: ۲/۳۹۶). البته امکان جمع بین این دو روایت وجود دارد. چنان که اشاره شد، مأمون وقتی دخترش ام حبیبه را به عقد امام رضا(ع) درآورد، وعده داد تا دختر دیگرش را برای پسر امام رضا(ع) که در آن موقع کوچک بود، تزویج کند (ابن بابویه، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۱؛ بویل، ۱۳۶۶ش: ۵/۱۷۹). بنابراین می توان گفت مقدمات این ازدواج در سال ۲۰۲ق صورت گرفته است و در سال ۲۱۵ق که امام جواد(ع) به بیست سالگی رسیده بود، به طور رسمی عقد ازدواج بسته شده است.

انگیزه ی مأمون از این که ام فضل را به همسری امام جواد(ع) درآورد، چیزی جز تحت نظرداشتن امام (ع) نبود. برخی از مورخان درباره ی انگیزه ی مأمون روایت هایی ذکر نموده اند که چندان صحیح به نظر نمی آید: یعقوبی می گوید: «مأمون دختر خود ام فضل را به تزویج محمد بن رضا(ع) درآورد و فرمود تا دو میلیون درهم به وی بدهند و گفت: من دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا(ص) و علی بن ابی طالب (ع) پدران او باشند، اما ام فضل از امام جواد(ع) صاحب فرزند نشد» (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۷۳). شیخ مفید روایتی را نقل می کند که بنابراین، هدف مأمون از دادن دخترش به امام جواد(ع) به دلیل برتری ایشان در علم و دانش بوده است.

وی گوید: «حسن بن محمد بن سلیمان روایت کرده است: چون مأمون خواست دخترش ام فضل را به عقد ازدواج امام جواد (ع) درآورد بنی عباس مطلع شده و برایشان بسیار گران آمد آنها می ترسیدند که کار حضرت به آنجا کشد که کار پدرش امام رضا(ع) کشید و منصب ولیعهدی مأمون به آن جناب و بنی هاشم منتقل شود لذا انجمنی از عباسیان تشکیل داده و نزد مأمون آمده و گفتند: ای امیر المؤمنین تو را به خدا سوگند می دهیم تا از تصمیمی که درباره تزویج ابن رضا(ع) گرفته ای خودداری کنی زیرا می ترسیم منصبی را که خدا به ما روزی کرده از چنگ ما خارج سازی و لباس عزت و شوکت را که خدا به ما پوشانده است از تن ما درآوری، زیرا تو به خوبی کینه دیرینه و تازه ما را با بنی هاشم می دانی و رفتار خلفای گذشته را با ایشان آگاهی که آنان را تبعید می کردند و کوچک می نمودند و ما، در آن رفتاری که نسبت به پدرش انجام دادی در تشویش و نگرانی بودیم تا اینکه خداوند اندوه ما را از جانب او برطرف ساخت تو را به خدا اندیشه کن که دوباره ما را به

اندوهی که به تازگی از، سینه های ما دور شده باز نگردانی و رأی خویش درباره تزویج ام فضل را از فرزند علی بن موسی الرضاع) به سوی دیگری از خانواده بنی عباس که شایستگی آن را دارد بازگردان. اما مأمون در پاسخ گفت: اینکه من محمد بن علی را به دامادی خویش برگزیدم به واسطه برتری داشتن اوست با خردسالیش در دانش و علم بر همه علمای زمان و من امیدوارم که آنچه من از او می دانم برای مردم آشکار کند تا بدانند که رأی صحیح همان است که من درباره او زده ام سپس رو به حضرت جواد(ع) کرده گفت: آیا خود خواستگاری می کنی؟ فرمود: آری ای امیر المؤمنین، مأمون گفت: خواستگاری کن و خطبه را برای خودت بخوان زیرا من تو را به دامادی خویش پسندیدم و دخترم ام فضل را به همسری تو درآوردم اگر چه گروهی را این کار خوش نیاید و از این وصلت راضی نیستند. سپس حضرت جواد(ع) خطبه عقد را خواند آنگاه چنین فرمود: همانا محمد بن علی بن موسی خواستگاری می کند ام فضل دختر عبدالله مأمون را و صدق و مهریه اش را مهریه جده اش فاطمه دختر رسول خدا(ص)، قرار می دهد که پانصد درهم ناخالص تمام عیار باشد، پس ای امیر المؤمنین آیا با این مهریه او را به همسری من درخواهی آورد؟ مأمون گفت: آری ای ابا جعفر ام فضل دخترم را با این مهری که گفתי به همسری تو درآوردم آیا تو هم این ازدواج را پذیرفتی ای ابا جعفر؟ حضرت فرمود: آری پذیرفتم و به آن خشنود گشتم» (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲۶۹-۲۷۴/۲).

چنان که در این روایت آمده است، اگر مأمون برای مقام علمی امام جواد(ع) ارزش قائل بود و به همین دلیل دخترش را به عقد آن حضرت درآورد، پس چرا با تشکیل مجالس بحث و مناظره سعی داشت امام (ع) را که خردسال بود شکست دهد؟ خوشبختانه روایتی که در اصول کافی آمده است تا حدودی پاسخ این سؤال را روشن می کند: کلینی از محمد بن الریان روایت کرده است که: «مأمون درباره ابا جعفر (امام جواد(ع)) هر نیرنگی زد که خرده ای از او بگیرد، برای او ممکن نشد و چون درمانده شد تصمیم گرفت دخترش را به او تزویج کند و عروس او سازد» (کلینی، ۱۳۷۲ش: ۳/۴۵۱). طبق روایت یعقوبی که به آن اشاره شد، اگر مأمون می خواست جدّ کسی بشود که از نسل پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) باشد، پس چرا از دختر دیگرش که به امام رضاع) تزویج کرده بود، نخواست صاحب نوه ای شود که نسب ایشان نیز به پیامبر (ص) و امام علی (ع) می رسید؟ مأمون هنوز یک سال از ازدواج امام رضاع) با دخترش ام حبیبه نگذشته بود که ایشان را با دیسه از صحنه ی روزگار برداشت و نگذاشت دخترش از امام رضاع) صاحب فرزند شود. بنابراین مأمون هرگز

چنین انگیزه ای نداشته است که نوه ای از خاندان پیامبر (ص) داشته باشد. همچنین بعد از مرگ مأمون، در زمان خلافت معتصم، ام فضل، امام جواد(ع) را مسموم ساخت (مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۶۵؛ خواجویان، ۱۳۷۶ش: ۸۷). که مبادا امام جواد(ع) فرزندی بیآورد که هم از نژاد مأمون باشد و هم نسب به علی بن موسی الرضا (ع) ببرد و به همین دلیل به دعوی خلافت برخیزد (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش: ۲/۸۶). بنابراین انگیزه ی مأمون از این ازدواج، نه احترام به مقام علمی حضرت امام جواد (ع) بوده ، و نه قصد آن را داشته که صاحب نوه ای از خاندان پیامبر (ص) شود؛ بلکه هدف اصلی او به تحت نظر درآوردن امام (ع) بوده است، تا با هدایت دیگر علویان ، علیه خلیفه اقدامی انجام ندهد. با شناختی که تاریخ از مأمون به دست داده و با توجه به ویژگی های شخصی مأمون، برخی نویسندگان معاصره‌ها هدف زیر را برای این ازدواج ذکر نموده اند (خضری، ۱۳۸۴ش: ۱/۲۸۳؛ پیشوائی، ۱۳۸۴: ۵۸۸)، که مهم ترین آن ها عبارت اند از:

**الف) تظاهر به دوست داشتن خاندان رسول(ص).** مأمون با این حرکت، ضمن آن که خود را از اتهام دست داشتن در شهادت امام رضا(ع) تبرئه می نمود، با خوش رفتاری با امام جواد(ع) و احترام و اکرام به ایشان، خود را از دوستداران اهل بیت پیامبر(ص) نشان می داد.

**ب) درآمان ماندن از قیام و شورش علویان.** مأمون، چون می دانست پس از امام رضا(ع) فرزند او امام جواد(ع) کانون توجه شیعیان خواهد بود و امامت شیعیان را برعهده خواهد داشت، و از طرفی، اگر آن حضرت آزادی عمل داشته باشد و شیعیان نیز به آسانی بتوانند با ایشان ارتباط برقرار نمایند، احتمال شکل گیری قیام بر ضد حکومت عباسی تقویت خواهد شد، می خواست با این ترفند آن حضرت را در محدودیت قرار دهد و با حضور دخترش در منزل ایشان، همواره آن حضرت را زیر نظر داشته باشد و ارتباط ایشان را با دیگران، به ویژه شیعیان تحت اختیار بگیرد.

**ج) مأنوس شدن امام جواد(ع) با زندگی درباری.** مأمون با این کار می خواست به گمان باطل خود، امام جواد(ع) را به دربار حکومت نزدیک کند و ایشان را بازندگی پرزرق و برق و مرفه دربار مأنوس نماید تا بتواند موقعیت ممتاز معنوی آن حضرت را زیر سؤال ببرد و ایشان را از چشم مردم و به ویژه شیعیان بیندازد. البته او هرگز به این هدف خود نرسید. با آن که وی این حرکت خود را از هنگام ازدواج امام جواد(ع) با دخترش آغاز کرد و با اجیر کردن خواننده ای با تجربه، قصد داشت آن حضرت را به امور دنیوی متمایل نماید، اما با پاسخ قطعی آن حضرت مواجه شد (کلینی، ۱۳۷۲ش: ۱/۴۹۵). از سوی دیگر، امام جواد(ع)

به هر مناسبت، ناخرسندی خویش را از ارتباط با دربار مأمون اعلام می کرد؛ چنان که در پاسخ حسین مکاری که ایشان را در بغداد در رفاه دید و گمان کرد که امام جواد(ع) با موقعیتی که پیدا کرده است دیگر به مدینه باز نخواهد گشت، فرمود: «ای حسین! نان جو نمک خشن در حرم رسول خدا(ص)، برای من از آنچه در اینجا مشاهده می کنی، بهتر است» (مجلسی، ۱۳۹۵ق: ۵۰/۴۸).

**د) تولد کودکی از نسل پیامبر(ص) برای خاندان مأمون.** برخی تاریخ نگاران می گویند وقتی مأمون تصمیم بر این کار گرفت، گفت: «دوست دارم در نتیجه این ازدواج، جد کودکی از نسل رسول خدا(ص) و علی بن ابی طالب(ع)، باشم» (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۵۴). روشن است که این جز نیرنگ و فریب نبود، که البته به این مقصود نیز نرسید؛ چرا که دخترش هیچ گاه فرزندی از امام جواد(ع) به دنیا نیاورد و فرزندان آن حضرت از همسران دیگر ایشان هستند (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۵۴؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۸۱: ۴/۳۸۰).

پس از آن که مراسم ازدواج امام جواد(ع) و ام فضل در تکریت انجام گرفت، امام (ع) به همراه همسرش به مدینه رفت (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۵/۲۱۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: ۳/۳۹۶) و به ظاهر موجبات آسایش و حرمت امام جواد(ع) فراهم شد (خواجه یان، ۱۳۷۶ش: ۸۷). روایت شده است که ام فضل از مدینه به پدرش نامه نوشت و در آن نامه از حضرت جواد(ع)، شکایت کرد که کنیز می گیرد و آنان را هووی من می کند. مأمون در پاسخ نوشت: «دخترکم! ما تو را به همسری اباجعفر جواد در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم از این پس چنین شکوه ها از او نکنی» (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲۷۷ و ۲/۲۷۸). به هر صورت، مسلم این است که مأمون به هیچ یک از اهداف یاد شده ی بالا نرسید و پس از بازگشت امام جواد(ع) به مدینه، شیعیان نیز توانستند با آن حضرت ارتباط داشته باشند و تمامی نقشه های مأمون هم نقش بر آب شد (خضری، ۱۳۸۴ش: ۱/۲۸۴). در زمان خلافت معتصم، امام جواد(ع) به همراه گروهی به بغداد آمدند و ام فضل هم با ایشان بود و در آنجا بیمار شدند و رحلت فرمودند (ابن خلکان، ۱۳۶۴ش: ۴/۱۷۵). واثق بر جنازه ی امام نماز خواند و سپس او را در کنار قبر جدش موسی بن جعفر (ع) دفن نمودند. درباره ی مرگ او سخن ها گفته اند (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۵/۲۳۷). بنابر برخی روایات شیعی، به دستور معتصم، ام فضل امام را مسموم کرد (مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۶۵؛ کلینی، ۱۳۷۲ش: ۲/۴۲۱). ولی شیخ مفید گوید: «گویند آن حضرت به زهر شهید شد ولی خبری که من از روی آن به این سخن گواهی دهم نزد من ثابت نشده است» (مفید، ۱۳۷۸ش: ۲/۲۸۴).

### پاداش مأمون به محمد بن صالح

اقامت طولانی مأمون در خراسان و توجه بیش از حد وی به ایرانیان و ولیعهد قرار دادن علی بن موسی الرضا(ع) باعث شد اهالی بغداد و در رأس آنان آل عباس، مأمون را از خلافت خلع و با ابراهیم بن مهدی بیعت کنند. مأمون بلافاصله پس از با خبر شدن از اوضاع عراق، راهی بغداد شد. هنوز به بغداد نرسیده بود که اهالی آن شهر با شتاب ابراهیم بن مهدی را خلع و با مأمون بیعت کردند و مأمون در آخر صفر سال ۲۰۴ق وارد بغداد شد و برای دلجویی بنی عباس لباس سبز را که از زمان ولیعهدی امام رضا(ع) مرسوم شده بود، به لباس سیاه تغییر داد (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۵۷).

مأمون کسانی را که در غیاب وی در بغداد به او وفادار مانده و با ابراهیم بن مهدی بیعت نکرده بودند، مورد لطف و نوازش قرار داد؛ از جمله محمد بن صالح بن منصور را به پاداش آن که در بیعت و اطاعت از وی شتاب ورزیده، و از بیعت ابراهیم امتناع کرده بود، در خانه ی فضل بن ربیع منزل داد و خدیجه دختر رشید(خواهر خود) را به وی تزویج کرد و دستور داد تا دو میلیون درهم به وی دهند و او را از سوار شدن (آمدن) به دربار و شرفیابی عمومی معاف گردانید و به جای محمد بن صالح، منشی او جعفر بن وهب سوار شد (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۷۳). در حقیقت، این اقدام مأمون پاسخ درخوری به عنصر عربی بود، اعرابی که به دلیل طرفداری مأمون از ایرانیان، با ابراهیم بن مهدی بیعت کرده بودند.

### ازدواج مأمون با پوران

برای بررسی بحث ازدواج مأمون با پوران، مطلب را با بیان سرگذشت فضل بن سهل دنبال می کنیم. پدر فضل از خاندان مجوسی بود که در زمان هارون الرشید توسط برامکه به دربار خلافت راه یافت و مسلمان شد. فضل بن سهل که به علم نجوم آگاهی داشت، چون نجابت مأمون را در کودکی مشاهده نمود و به طالع وی نگریست، اطلاع یافت که مأمون به خلافت خواهد رسید. از این رو، ملازمت همیشگی وی را برگزیده و به خدمت او پرداخت و تدبیر امور را به عهده گرفت؛ تا آن که خلافت در دست مأمون افتاد و فضل را به وزارت خویش برگزید. چون هم شمشیر و هم قلم را در اختیار داشت، به «ذوالریاستین» ملقب گردید (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۶). فضل بن سهل و برادرش حسن در درگیری های بین مأمون و امین، از مأمون طرفداری می کردند. و بنا به توصیه ی فضل بن سهل بود که مأمون نام امین را از خطبه انداخت و مدعی خلافت گردید (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۸/۳۷۲).

پس از آن که مأمون، امام رضا(ع) را از مدینه دعوت کرد، درباره ی ولیعهدی وی با حسن و فضل مشورت نمود. حسن این فکر را نپسندید و مأمون را از عواقب آن بیم داد که خلافت از خاندان عباسیان بیرون خواهد شد؛ اما فضل رأی مأمون را نکو شمرد به همین دلیل، مأمون وقتی از کار خویش پشیمان شد، هم امام رضا(ع) و هم فضل را از میان برداشت (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش: ۲/۱۷۴). نفوذ بیش از حد فضل بن سهل و حسن بن سهل در امور خلافت عباسی سبب گردید تا اهالی بغداد علیه مأمون شوریدند و حسن بن سهل را از شهر بیرون کردند و در نزدیکی واسط جنگی خونین با او راه انداختند و مأمون را از خلافت خلع کردند و با ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند. فضل بن سهل همه ی این امور را از مأمون پنهان نگه می داشت. از بیم آن که مبادا نظر مأمون نسبت به او و برادرش دگرگون شود و زمانی که هرثمه بن اعین نزد مأمون آمد، فضل بن سهل می دانست که او مأمون را از آنچه اتفاق افتاده است آگاه خواهد ساخت؛ لذا نزد مأمون چنان سعایت کرد که مأمون به سخن هرثمه گوش نداد و او را به قتل رساند (ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: ۲/۳۸۶).

مأمون پس از آن که از اوضاع عراق باخبر شد، در اقدامی زیرکانه فضل بن سهل را از میان برداشت و چنان وانمود کرد که عده ای از غلامان و پیشکاران او را کشته اند و زمانی که خواست قاتلان را محاکمه کند، آنان گفتند: «تو خود ما را به این کار واداشتی» (ابن اثیر، ۱۳۸۷ق: ۵/۱۹۵). به همین دلیل یاران فضل، مأمون را به شرکت در توطئه ی قتل او متهم کردند و بر وی شوریدند و خانه ی او را محاصره کردند و درصدد برآمدند که آن را به آتش کشند. اما بادخال امام رضا(ع) شورشیان بازگشتند و خاطر مأمون آسوده شد (کلینی، ۱۳۷۲ش: ۱/۴۱۰). اما مأمون هنوز از بدنامی قتل فضل بن سهل تبرئه نشده بود که کوشید برای دلجویی خانواده ی فضل، خود را به حسن بن سهل نزدیک کند. به این ترتیب، وزارت را به او سپرد و سپس با پوران دختر وی عروسی کرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۸؛ بهرامی، ۱۳۵۰ش: ۱۵۳). البته طبری گفته است که مأمون در سال ۲۰۲ق، یعنی زمانی که در مرو بوده است، پوران را به زنی گرفته (طبری، ابی تا)، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۴۹. و در سال ۲۱۰ق مراسم عروسی و زفاف صورت پذیرفته است (طبری، ابی تا)، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۷۸). پوران در این موقع هجده ساله بوده است (مناظر احسن، ۱۳۸۳: ۳۵۴).

بنابراین، اگر ازدواج مأمون و پوران در سال ۲۰۲ق صورت پذیرفته باشد، نمی توانیم بگوییم انگیزه ی مأمون از این ازدواج دلجویی از خاندان سهل بوده است؛ چون که این ازدواج قبل از قتل فضل بن سهل در سال ۲۰۳ق صورت گرفته است. از طرف دیگر، مراسم



عروسی و زفاف نیز هفت سال بعد از قتل فضل انجام یافته است. البته احتمال آن وجود دارد که علت به تعویق افتادن مراسم عروسی، قتل فضل بن سهل بوده باشد که به دنبال آن رابطه ی مأمون با خاندان سهل به تیرگی گراییده است، تا این که اوضاع بغداد آرام شد و مأمون حسن بن سهل را وزارت داد. حسن بن سهل از قرابت به خاندان خلافت سخت خوشدل بود (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش: ۲/۸۲).

در خصوص چگونگی ازدواج مأمون با پوران و مخارج عروسی آن ها داستان ها گفته اند: ابن عبد ربه در علت خواستگاری مأمون از پوران دختر حسن بن سهل، چنین آورده است: «چنان که گویند مأمون در ضمن گردش در کوچه های بغداد به زنبیلی بر می خورد که به وسیله ریسمان های تاب داده ابریشمی و چنگکها فرو آویخته بود و چون طنابها به نظر او محکم و استوار آمد در زنبیل نشست، پس طنابها به تکان درآمد و یکباره چنگ زد و بالا رفت و به درون محفلی فرودآمد که فرش های مزین و ظروف مرتب و منظره های زیبای آن به حدّی دلپذیر بود که دیدگان بیننده را خیره می کرد و او را مبهوت می ساخت. در چنین بزمی مجلل ناگاه زنی زیبا و فتنه انگیز از پشت پرده ها جلوه گر می شود و او را درود می گوید و به همدمی خویش می خواند و تا بامداد با او به میخوارگی سرگرم می شود و آنگاه در حالی که اصحاب خلیفه همچنان منتظر او بوده اند نزد آنان باز می گردد، ولی چنان شیفته و دل بسته آن زن می شود که بی درنگ دختر را از پدرش خواستگاری می کند» (ابن عبد ربه، ۱۴۰۷ق: ۱۵۶-۸/۱۶۷).

ابن خلدون که نسبت به عباسیان تا حدودی تعصب نشان می دهد سعی کرده است آنان را از اعمال ناشایست تبرئه کند؛ بنابراین ضمن رد این داستان می گوید: «این افسانه ها کجا با صفات مأمون سازش می دهد که در دینداری و دانش و پیروی از سنن پدرانش و خلفای راشدین و تمسک به سیرت های خلفای چهارگانه مشهور بود و مناظراتش با علما و توجهش به حفظ و حدود خدای تعالی در نماز و احکام دین نقل هر محفلی بود؟ با این وصف چگونه می توان حالات فاسقان بی باک را که با خوی ولگردی و هوسبازی شبها را از این سوی بدان سوی می روند و مانند فاسقان لگام گسیخته و بی سرو پای ولگردی می کنند و بر منازل شبانه بی اجازه وارد می شوند و راه عاشق پیشگان عرب را می پیمایند به خلیفه مسلمانان نسبت داد و این گونه افسانه ها را درباره او صحیح دانست؟ گذشته از این، این تَرّهات (سخنان بیهوده) کجا و پایگاه بلند و شرف دختر حسن بن سهل دختری که در خانه پدر در غایت عفت و پاکدامنی پرورش یافته است؟ (ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: مقدمه، ۱/۳۵).

ازدواج مأمون با پوران، چه به منظور دلجویی از خاندان سهل بوده باشد، و چه به علت دلباختگی مأمون به پوران، در هر صورت اثر خود را بر حسن بن سهل گذاشت و او را چندان خوشحال نمود تا در مراسم عروسی که در «فم الصلح» برگزار شد (طبری، همان: ۷/۱۷۸؛ خطیب بغدادی، [ابی تا]، دارالفکر: ۷/۳۲۰). آن قدر مال پراکند که هیچ پادشاهی در جاهلیت و اسلام نپراکنده بود (مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۴۳؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۸). از آن جمله، حسن بن سهل روز عقد در مجلس مهمانی به پراکندن ارمانان ها در میان حاضران اقدام ورزید، بدان سان که بر طبقه ی نخستین آن ها گلوله هایی از مشک می پراکند و در آن گلوله ها قباله های مستغلات و املاک پیچیده و بسته بود و به دست هر که می افتاد، املاک و ضیاع و عقار مزبور از آن وی بود. این گلوله ها روی هر کس فرود می آمد، چیزی بود که اتفاق و بخت به سوی او می فرستاد، و بر طبقه ی دوم بدره های دینار می پراکند که در هر بدره ای ده هزار دینار بود، و هم به طبقه ی سوم بدره هایی به همان مبلغ از درهم پراکنده می ساخت، گذشته از آن که هنگام اقامت مأمون در خانه ی او چندین برابر مبالغ مزبور خرج کرد (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۷/۱۷۸؛ مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۴۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: مقدمه، ۱/۳۲۹). و از همه ی همراهان مأمون، خانواده و منشیان و اصحاب و همه ی خدم و حشمی که در سپاه وی بودند، پذیرایی کرد (یعقوبی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۸۰)، تا جایی که مأمون، حسن بن سهل را به اسرافکاری نسبت داد.

گویند هزینه ی مهمانی فم الصلح به پنجاه میلیون درهم بالغ شد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ش: ۳۰۸). همچنین مأمون در شب زفاف پوران هزار قطعه یاقوت بابت کابین به وی بخشید و شمع هایی از عنبر بر افروخت که در هر یک صد من معادل یک رطل و دو ثلث رطل عنبر مصرف شده بود و فرش هایی در آن شب برای پوران بگسترد که حصیر آن ها زربفت و مروارید نشان و یاقوت نشان بود. برای شب مهمانی عروسی «ولیمه» به وسیله ی صدو چهل استر در مدت یک سال کامل، هر روز سه بار هیزم به آشپزخانه حمل می کرده اند و این هیزم ها در آن شب تمام شد و بر روی شاخه های نخل روغن می ریختند و به ناخدایان اشاره شد که کشتی ها را برای گذشتن خواص مردم از دجله ی بغداد تا کاخ های پادشاه، برای شرکت در ولیمه حاضر آورند (ابن خلدون، ۱۳۶۲ش: مقدمه، ۳۲۹ و ۱/۳۳۰؛ زیدان، ۱۳۶۶ش: ۵/۱۰۱۹). همچنین مأمون دستور داد تا خراج یک ساله ی فارس و ولایت اهواز را به حسن بن سهل بدهند (مسعودی، ۱۳۶۵ش: ۲/۴۴) و فم الصلح را به اقطاع او درآوردند (ابن خلکان، ۱۳۶۴ش: ۱/۲۸۹).

بنا به روایت طبری، در شب دوم مراسم عروسی پوران و مأمون، محمد پسر حسن بن سهل با عباسه دختر فضل ذوالریاستین به هم پیوستند (طبری، [ابی تا]، دارالکتب العلمیه: ۴/۱۷۸). راجع به مراسم فم الصلح، شاعران و خطیبان سخن بسیار گفته اند؛ از جمله محمد بن حازم باهلی چنین گفته است: « جشن به حسن و پوران مبارک باد! ای پسر هارون، ببین دختر کی را به چنگ آورده ای؟ » وقتی این سخن به مأمون رسید، گفت: نمی دانم نیت بد یا خوب داشته است (مسعودی، ۱۳۶۵ ش: ۲/۴۴۴). صاحب نزهة القلوب گوید: « مهر پوران بر آن بود که مأمون از بهر او قیام کند چون حسن بن سهل در گذشت پوران پیش مأمون رفت مأمون قیام نکرد، پوران گفت: « وا آباءه... ». مأمون گفت: به چه دانستی؟ گفت بدانچه قیام نکردی (مستوفی، ۱۳۶۳ ش: ۳۱۴).

پوران همواره مورد لطف و احترام همسرش بود. دربار وی به منزله‌ی پایگاهی برای نفوذ ایرانیان در دارالخلافه به شمار می‌رفت؛ و به شفاعت وی نزد مأمون مجرمینی تبرئه می‌شدند. پوران یکی از زنان درجه ی اول دوره ی اسلام به شمار می رود، در هوش و فهم، نیز در زیبایی و خوب صورتی درجه ی کمال را دارا بوده است. به دلیل مزایای اخلاقی و خصایل نیک و ستوده ای که داشت، توانست در شوهرش نفوذ بسزایی حاصل کند و سخن اینجاست که او تمام این نفوذ را در اصلاح و بهبودی حال مردم به کار می برد. در سخا و بخشش معروف بود. چندین بیمارستان و دارالتربیه، برای زنان در بغداد تأسیس نمود، او بعد از مأمون تقریباً تا پنجاه سال زنده بود و نه فقط دوره ی طلایی و آخرین درجه ی عظمت و جلال را درک نمود، بلکه اوایل انحطاط [عباسیان] را نیز مشاهده کرده است (امیر علی، ۱۴۰۱ ق: ۲۷۴).

### نتیجه گیری

به طور کلی، از مطالبی که مطرح گردید، مشخص می شود که مأمون بنا بر ضرورت و اقتضای سیاست دستگاه خلافت، خود را به ایرانیان و علویان نزدیک نمود و با برقراری ازدواج با این دو خاندان، حتی اگر حمایت آنان از دستگاه خلافت را جلب نکرده باشد، دست کم توانست آنان را به سکوت وادار سازد. به ویژه پس از قتل فضل بن سهل و شهادت علی بن موسی الرضا(ع)، ایرانیان و طرفداران اهل بیت (ع) از مأمون کینه به دل گرفته بودند و او را به دست داشتن در قتل فضل بن سهل و علی بن موسی الرضا(ع) متهم می کردند، به طوری که احتمال شورش از جانب هردو گروه می رفت؛ ولی مأمون با زیرکی تمام توانست آنان را در اختیار گیرد و خود را همچنان حامی ایرانیان و اهل بیت(ع) نشان دهد. مأمون با

فرستادن دختر خود ام فضل به خانه ی امام جواد(ع) علی الظاهر آن حضرت را که با خلیفه دل بد داشت، از خود راضی ساخت. از سوی دیگر به وسیله ی ام فضل، تحرکات امام و علویان را تحت نظارت خویش درآورد. همچنین ازدواج مأمون با بوران دختر حسن بن سهل چنان حسن را خشنود ساخت که دست داشتن مأمون در قتل برادرش فضل را به فراموشی سپرد.

این ازدواج ها تدبیری بود که مأمون بدان وسیله توانست حمایت ایرانیان را همچنان حفظ نماید و از قیام های علویان، که از مخالفان جدی عباسیان به شمار می آمدند، جلوگیری کند؛ حتی آنان را با خود همراه سازد و در نتیجه خلافت خود را اقتدار بخشد.

### کتابنامه

#### الف. منابع عربی

۱. ابن اثیر، عزالدین. ۱۳۸۷ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالکتب العربی.
۲. ابن خلکان، شمس الدین احمد. ۱۳۶۴ش، *وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، قم، منشورات شریف رضی.
۳. ابن عبدربه، شهاب الدین احمد. ۱۴۰۷ق، *العقد الفرید*، تحقیق عبدالحمید ترحینی، دارالکتب العلمیه.
۴. ابن کثیرالدمشقی، ابوالفداء. ۱۴۰۷ق، *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵. خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی. [بی تا]، *تاریخ بغداد*، قاهره، دارلنکر.
۶. طبری، محمدبن جریر. [بی تا]، *تاریخ الطبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۹۹۶م، *اثبات الوصیه*، قم، مؤسسه انصاریان.

#### ب. منابع فارسی

۱. ابن بابویه، ابی جعفر بن محمد بن علی. ۱۳۷۴، *عیون الاخبارالرضا*، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن. ۱۳۶۲ش، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. \_\_\_\_\_ . ۱۳۶۲ش، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. ابن شهر آشوب. ۱۳۸۱، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق سید جعفر نجفی یزدی، قم، انتشارات نصاب.

۵. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. ۱۳۶۷ش، *الفخری فی آداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. اصفهانی، ابوالفرج. ۱۳۴۹ش، *مقاتل الطالبین*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات صدوق.
۷. امیر علی. ۱۴۰۱ ق، *تاریخ عرب و اسلام*، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، انتشارات گنجینه.
۸. بویل، جی. آ. ۱۳۶۶ش، *تاریخ کمبریج (ج ۵)*، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۹. بهرامی، اکرم. ۱۳۵۰ش، *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. پیشوائی، مهدی. ۱۳۸۴ش، *سیره پیشوایان*، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۱۱. جعفریان، رسول. ۱۳۸۴ش، *حیات سیاسی - فکری امامان شیعه*، قم، مؤسسه انصاریان.
۱۲. حسن، ابراهیم حسن. ۱۳۷۶ش، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان.
۱۳. خضری، سیداحمد رضا. ۱۳۷۸ش، *تاریخ خلافت عباسی*، تهران، انتشارات سمت.
۱۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، *تاریخ تشیع (۱) (دوره ی حضور امامان معصوم علیهم السلام)*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت.
۱۵. خواجهویان، کاظم. ۱۳۷۶ش، *تاریخ تشیع*، مشهد، جهاد دانشگاهی مشهد.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۴۳ش، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش.
۱۷. زیدان، جرجی. ۱۳۶۶ش، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.
۱۸. طقوش، محمدسهیل. ۱۳۸۰ش، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت الله جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۹. فرای، رن. ۱۳۶۳ش، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (ج ۴)*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۲۰. کلینی رازی، ابوجعفر محمد. ۱۳۷۲ش، *اصول کافی*، ترجمه محمد باقر کمره ای، تهران، انتشارات اسوه.
۲۱. مجلسی، محمد باقر. ۱۳۹۵، *بحار الانوار*، تهران، المکتبه الاسلامیه.

۲۲. مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۳ش، تاریخ گزیده، تهران، دنیای کتاب.
۲۳. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۵ش، سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، تهران، انتشارات صدرا.
۲۴. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۶۵ش، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. ۱۳۷۸ش، الارشاد، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. مناظر احسن، محمد. ۱۳۸۳، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. منتظرالقائم، اصغر. ۱۳۸۴ش، تاریخ امامت، قم، نشر معارف.
۲۸. یعقوبی، ابن واضح. ۱۳۷۴ش، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.